

سَرِنِگُونِي

بُتِ

تَقْلِيدِ

بررسی علمی عقیده وجوب تقلید از غیر معصوم توسط انصار امام مهدی ع

برای اطلاع بیشتر در مورد دعوت مبارک سید احمد الحسن ع به این سایت مراجعه کنید:

www.almahdyoon.org

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام على المهدي والمهديين ع

بررسی عقیده "وجوب تقلید از غیر معصوم"

قسمت اول: مقدمه

عقیده وجوب تقلید غیر معصوم، عقیده ای بدون دلیل است... فریبی برای افراد ساده لوح و راهی برای دور نمودن از راه اهل بیت ع، و تحریف مذهب اهل بیت ع.

همان طور که قبل از بعثت و برانگیخته شدن محمد رسول ص به وجود آمد، موقعی که علماء به مکه آمدند و کعبه را به بت ها پُر نمودند، هم چنین قبل از بعثت قائم ع، علماء به نجف می آیند و نجف را از بت های بَشَری پُر می کنند.

-عبدالله بن عطا می گوید: "از امام باقر ع سوال نمودم و به ایشان عرض نمودم: وقتی قائم بیاید، در میان مردم چگونه رفتار می کند؟ ایشان ع- فرمودند: همان طور که رسول الله ص رفتار نمود، مسائل قبل از خود را مُنهدم می کند، و اسلام را دوباره آغاز می کند" بحارالانوار ج 52 ص 354

-ابی بصیر، امام صادق ع فرمود: "...اگر امر ما فَرَا رسد، افرادی که امروز بت ها را می پرستند، از امر ما خارج می شوند..." غیبت طوسی ص 273، بحارالانوار ج 52 ص 329. همان طور که امام صادق ع فرمودند: منظور، علماء غیر عامل هستند، در زمان امام صادق ع، بت های غیر از ابو حنیفه و مانند او نبودند.

-ابی فضیل بن یسار می گوید: "از امام صادق ع شنیدم که فرمودند: وقتی قائم ما بیاید، بدتر از نادانی که رسول الله ص- از نادانی نادانان- با آن مُواجه شد، مُواجه می شود. عرض نمودم: چگونه است؟ فرمود: رسول الله ص نزد مردم آمد، در حالی که آن ها سنگ ها و صخره ها و چوب و چوب های تراش داده شده را می پرستیدند، ولی وقتی قائم ما بیاید، در حالی نزد مردم می آید که همه قرآن را علیه او تاویل می کنند، با قرآن علیه او احتجاج می کنند، سپس فرمود: به خدا قسم، عدل او-همان طور که سرما و گرما وارد می شود- داخل خانه های آن ها می شود" غیبت نعمانی ص 297

-ابی بصیر می گوید: "به امام صادق ع عرض کردم: "علماء و زاهدان خود را به جای خدا اربابان خود گرفتند" فرمود: به خدا قسم، مردم را به پرستش خودشان تشویق نکردند و اگر این کار را انجام می دادند، از آن ها نهی پذیرفتند ولی حرام را برایشان حلال نمودند و حلال را برایشان حرام نمودند، در نتیجه از آن جایی نهی دانستند آن ها را پرستش نمودند" کافی

ج 1 ص 53 ح 1

بت هایی که در ظاهر شبیه رسول الله ص بودند و برایشان فتوا می دادند و حرام را حلال می نمودند و حلال را حرام می نمودند و تقلید از خودشان را واجب می نمودند، پذیرش سخنان بدون درخواست دلیل.

-رسول الله ص از (قول) خداوند-سبحان و متعال- در معراج می فرماید: "...عرض نمودم: پروردگارا، این امر چه زمانی خواهد بود" قیام (و آمدن) قائم "خدا- عزوجل- به من وحی نمود: زمانی که علم برداشته شود، و نادانی آشکار شود، و قاریان بسیار شوند، و عمل اندک شود، و فریفتن فراوان شود، و فقیهان هدایت کننده اندک شود، و فقیهان گمراه و خیانت کار بسیار شود، و شاعران بسیار شوند، و امت تو قبرهایشان را به عنوان مسجد بگیرند، و مصحف ها (قرآن) زینت داده شود، و مساجد آراسته شود، و ستم بسیار شود" بحارالانوار ج 52 ص 277

قسمت دوم: تاریخچه تقلید 1

بعد از وفات پیامبر ص:

اهل سنت:

بعد از وفات پیامبر ص بر مسلمانان واجب بود به اوصیای ایشان مراجعه می کردند، به خاطر شناخت احکام شرعی که برایشان مشخص نیست یا احکامی که بامروز زمان به وجود می آید، ولی به این خاطر که عده ای از مسلمانان نسبت به اوصیاء منحرف شدند، و گرفتن مسائل از آنان را ترک نمودند - اهل سنت - مرور زمان آن ها را به سمتی برد که قواعد عقلی بنا کنند که مستند به قواعد منطقی است و در به دست آوردن بعضی از احکام به آن تکیه نمودند، و آن را "اصول فقه" نامیدند، ولی بعضی از علمایشان از این قواعد روی برگرداندند و به قرآن و آن چه یقین دارند از پیامبر رسیده است، ملتزم شدند.

شیعه:

اماشیعیان - دائماً - بعد از پیامبر به امام معصوم مراجعه می کردند، و این همان تقلید واجب است، تقلید از معصوم ع، و یاران ائمه مسائل دینی را یا مستقیم از ایشان می گرفتند یا همان طور که آخوند خراسانی می گوید: "احکام را - بدون واسطه - از افرادی که از ائمه نقل می کردند، می گرفتند، یا با واسطه (می گرفتند) بدون وارد شدن نظر شخصی نقل کننده، همان طور که پنهان نیست این تقلید نیست" آخوند خراسانی، کفایة الاصول ص 479 - 480

بلکه این کار تقلید از معصوم ع است، این یاران ائمه و روابیان "در آن چه از ائمه ع نقل می کنند، فقیه هستند" تقریر بحث سید خوئی، مصباح الاصول ج 1 ص 217

همان طور که سید خوئی - در تقریر بحث مصباح الاصول به سودی - می گوید.

غیبت صغری:

وقتی غیبت صغری شروع شد، به سفیر امام ع - که از سوی ایشان تعیین شده بود - مراجعه می کردند، و گرفتن مسائل از آن ها واجب بود، در حقیقت این تقلید معصوم ع است نه تقلید سفیر.

غیبت کبری:

آغاز غیبت کبری:

وقتی غیبت کبری آغاز شد، به فقها مراجعه می کردند، افرادی که کتاب هایی -که احکام در آن ها بود و آن را از معصومین نقل می کردند- داشتند، همان طور که شیخ جعفر سبحانی می گوید-در تقریر بحث سید خمینی در تهذیب الاصول-: " موقع سوال فتوا دادن به صورت شفاهی و نقل روایت بود، این کار مثل الان نبود. سیره تا زمان صدوقین، به همین صورت بود، تا این که تکامل به وجود آمد، و جمع آوری فتاوا به صورت نقل متون روایات با حذف نمودن سند آن بود، بدون بیرون رفتن از حد و حدود روایات..... تا این که تکامل و استدلال به وجود آمد، تفریع و استنتاج، محدوده فقه و اجتهاد از زمان شیخ طوسی تا عصر حاضر، وسعت گرفت " شیخ جعفر سبحانی، تهذیب الاصول، تقریر بحث سید خمینی ج 3 ص 204

قسمت سوم: تاریخچه تقلید 2

دور شدن از زمان نص و روایت:

باگذشت زمان، بعضی از علمای شیعه به قواعد عقلی مراجعه نمودند، قواعدی که علماء اهل سنت شروع به نگاشتن آن کرده بودند. گفته شده است: اولین فردی از شیعه که در مورد قواعد عقلی کتابی نوشت، علامه حلی -رحمه الله- بود، وایشان یکی از کتاب های اهل سنت را در اصول فقه خلاصه نمود.

بعد از این، اختلاف بزرگی بین علماء شیعه افتاد، اختلاف در مورد توقف در محکومات قرآن و روایاتی که از معصومین وارد شده است، برای به دست آوردن حکم شرعی یا اینکه مسئله به دلیل عقلی نیز سرایت می کند، وبقیه اجماع را اضافه نمودند.

شیخ علی خازم می گوید: "و فقه و فتوادادن به این روش -یعنی بدون تجاوز از حد و حدود روایت- تا زمان سیدمرتضی -وفات: 436 هـ- و شیخ طوسی -وفات: 460 هـ- ادامه داشت، چون نزد شیعه، نیاز به تفریع در مسائل فقهی زیاد شد، به این خاطر که زمانی که از آخر غیبت صغری -329 هـ- تا زندگی این دو معلم طول کشید، درد و جهت تکامل ایجاد شد:

1: زیاد شدن فروع و مسائلی که روایتی از معصوم در مورد آن نبود.

2: به وجود آمدن نظرات فقهی مختلف که مُبْتَنی بر اختلاف در فهم روایات است.

وفقهاء شیعه استمرار پیدا کردند و این دو علم -فقه و اصول فقه- را به عنوان اصل قرار دادند تا این که جریان اخباریه به دست مولی محمد امین استرآبادی -وفات: 1023 هـ- به وجود آمد، و شیعه به دو قسمت تقسیم شدند: اصولیون که به اصول فقه تکیه می کردند، همان عناصر مشترک در عملیات استنباط، و اخباریون که فقط به روایت تکیه می کردند، فهم قرآن نیز نزد اهل قرآن است و آن ها معصومین هستند، و اجماع که از اصول اهل سنت است، اما عقل سخن در مورد آن مانند همان سخنان است.

و این جریان از آغاز قرن یازدهم ادامه داشت تا این که به دست مجدد کبیر محمد باقر بهبهانی -وفات: 1206 هـ- از بین رفت... "شیخ علی خازم، مدخل الی علم الفقه عند المسلمین الشیعه ص 33

و چیزی که الان برای ما مهم است بررسی فتوادادن یا وسیله آن و آن چه به علم اصول فقه نامیده می شود، نیست، چون این علم در مورد عملیات استنباط است و موضوع دیگری است که به طور کلی از عقیده و جوب تقلید جداست، و منظور ما از مسائلی که مطرح نمودیم بیان این است که کتاب های احکامی که نزد فقهای اولیه بود و شیعه برای گرفتن فتواها به آن

مراجعه می کردند، از چیزی به نام "وجوب تقلید غیرمعصوم" خالی بود، همان طور که الان در کتاب های اصولیون موجود است!

آغاز بدعت:

به دست آوردن اینکه "در کتاب های علماء پیشین به مسئله تقلید اشاره ای نشده است" خیلی آسان است، همان طور که محقق محمد مومن قهی در کتاب تسدید الاصول ج 2 نقل نموده است، هنگامی که ادعای اجماع بر جواز تقلید را رد کرده است. <محقق قهی: "اما در مورد اجماع، هر چند ادعای اجماع در این مسئله شده است - همان طور که در رساله شیخ اعظم است قدس سره- ولی نمی توان به آن درکشف حکم خداوند متعال ونظر معصوم در این مورد استناد کرد، مواردی که از بقیه ادله می توان استفاده کرد، شاید اجماع کنندگان به دلیل دیگری استناد نموده اند، اجماع آنان بیشتر از ادله ای که در دستان ماست را کشف و آشکار نمی کند، علاوه بر این، خود ادعای اجماع، به حدس مستند است، چون اصلاً به مسئله تقلید در کتاب های علماء پیشین اشاره ای نشده است، ومطلب آسان است." محقق محمد مومن قهی - تسدید الاصول: ج 2 ص 539 >

حتی موضوع تقلید از غیرمعصوم نزد اصولیون، در زمان مابعد آغاز غیبت کبری به وجود آمده است، وغیبت کبری با وفات سفیر چهارم - سال 329 هـ - آغاز شده است، وتقلید به عنوان مطلب آخری در کتاب های مباحث اصولی آمده است، با این که جزو آن ها نبود، واولین فردی که در مورد جواز تقلید در کتاب اصولی اش - مبادی الوصول الی علم الاصول - سخن گفته است، علامه حلی - وفات سال: 726 هـ - بود، حتی اگر کوتاه بیاییم واین سخن را قبول کنیم که بعضی از فصل های که در کتاب های اصولی اول به "صفات مُفتی و مُستفتی" نامیده می شود، در مورد جواز تقلید است، این مباحث قبل از سال 436 هـ به وجود نیامده است، یعنی بیشتر از 100 سال بعد از آغاز غیبت کبری.

در نتیجه "این کتاب - کتاب اجتهاد و تقلید - در زمان اخیر به فقه مُلحق شده است، آن جایی که در اصول فقه در موردش سخن می گویند" همان طور که شیخ علی خازم در کتابش "مدخل الی علم الفقه عند الشیعه" می گوید، موقعی که قسمت های عبادات را در کتاب های فقهی ذکر کرده است. شیخ علی خازم، مدخل الی علم الفقه عند المسلمین الشیعه ص 53

و کتاب تقلید همراه کتاب های مباحث اصول فقه بود تا این که برای اولین بار کاظم یزدی آن را در کتاب های فقهی وارد نمود، آن جایی که رساله عملیه اش - عُرْوَة الوثقی - را آغاز نموده است، <دکتر عبدالهادی فضلی: "... موضوع تقلید، به عنوان بحث اصولی در زمان پیشین آغاز شده بود، واز زمان ما - خیلی کم وکمتر - قبل تراست، و به بحث فقهی تبدیل شد، وگمان کنم این تبدیل از سوی سید یزدی بوده است، در رساله عملیه اش که به - عُرْوَة الوثقی - نامیده شده است... " دراسة فقهية لظاهرة الاجتهاد والتقليد. > رساله ای که در آن هیچ استدلالی وجود ندارد، بلکه فقط احکام شرعی است، این گونه فتوا داده است:

- "مساله 1: بر هر مُکلفی در عبادات و معاملاتش واجب است که یا مجتهد باشد یا مقلد یا مُحْتَاط"

وسیستانی بر مساله اول، این گونه تعلیق زده است: "... "عبادات و معاملاتش": همچنین در تمام قسمت های زندگی اش که احتمال می دهد در حد و حدود تکلیف های واجبی که متوجه به اوست، باشد، ولو به لحاظ حرمت تشریح"

قسمت چهارم: دلیل بر عقیده باید قطعی و یقینی باشد.

به این خاطر که سخن ما (اصل و جوب تقلید) در باب عقاید و عقیده است، دلیلی که در مورد آن آورده می شود نیز باید قطعی و یقینی باشد. و بنا بر مبنای فقهاء و اصولیون نمی توان به دلیل ظنی و گمانی کفایت نمود. قبل از هر چیزی لازم می دانم تعریف علم و یقین و... را بنا بر تعریف منطقی ها عرض کنم:

علم و یقین: در صورتی که آگاهی انسان نسبت به مطلبی 100% باشد.

ظن و گمان: در صورتی که آگاهی انسان نسبت به مطلبی از 100% پایین تر و از 50% بالاتر باشد. (بین 100% و 50%)

شک: در صورتی که آگاهی انسان نسبت به مطلبی 50% باشد.

وهم: در صورتی که آگاهی انسان نسبت به مطلبی از 50% پایین تر و از 0% درصد بالاتر باشد.

جهل: در صورتی که آگاهی انسان نسبت به مطلبی 0% باشد.

بنا بر مبنای اصولیون دلیلی که در عقاید آورده می شود، از قسم اول (علم و یقین) است و نمی توان به بقیه اقسام کفایت نمود.

سید خوئی در کتاب اجتهاد و تقلید ص 83 می گوید: "نزد عقل جایز نیست به مطلبی تکیه کند که نسبت به حجیت آن علم و یقین ندارد؛ چون احتمال عقاب است. بنابراین فرد عامی در استناد دادن به فتوای مجتهد باید نسبت به حجیت داشتن آن در حق خودش یقین داشته باشد یا به چیزی تکیه کند که نسبت به حجیت آن قطع دارد و جایز نیست که در تقلیدش به چیزی تکیه کند که نسبت به حجیت آن علم ندارد. چون باین کار نسبت به اعمال و ترک هایش احتمال عقاب است..."

اصولیون در دلیل قطعی یکی از این مسائل را شرط دانستند:

دلیل عقلی تام و کامل. (احتمال هیچ اشکالی نسبت به آن نباشد)

دلیلی نقلی تام و کامل: آیه قرآنی که از جهت دلالت ظاهراست و از جهت معنا روشن است. (قطعی الدلاله)

روایت قطعی الدلاله (متواتر) یا دارای قرائن قطعی. (قطعی الصدور و قطعی الدلاله)

با بررسی بحث تقلید، می فهمیم که برای وجوب تقلید از غیر معصوم، نه آیه قرآنی است که از جهت دلالت ظاهر باشد و از جهت معنائیز ظاهر باشد. و نه روایت متواتر و دارای قرائن وجود ندارد و دلیل عقلی تام نیز در این مسئله وجود ندارد.

در قسمت های بعد دلایل آنان را آورده و مورد بررسی قرار می دهیم.

قسمت پنجم: آیه ذکر یا سوال

"فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" نحل 43 "اگر نمی دانید، از اهل ذکر پرسید" اصولیون می گویند: ما اهل ذکر و آگاهی هستیم و افرادی که نمی دانند، باید از ما سوال کنند و معنای دیگر سوال، همان تقلید است.

پاسخ: 1: این آیه مخصوص اهل بیت ع می باشد و در این مورد روایاتی نیز وجود دارد و فردی غیر از آن ها نمی تواند چنین ادعایی کند. امام سجاد و باقر فرمودند: "...وامرکم ان تسالوا اهل الذکر ونحن والله اهل الذکر لایدعی ذلک غیرنا الا کاذب..." "به شما دستور داد تا از اهل ذکر پرسید و به خدا قسم، ما اهل ذکر هستیم و فردی غیر از ما آن را مدعی نمی شود مگر اینکه دروغ گوست..." مستدرک الوسائل ج 17 ص 284

2: منظور از آیه این است که این سوال کردن برای تحصیل علم است و نه اینکه به صورت تعبدی از آن ها بگیریم (فرائد الاصول مرتضی انصاری ج 1 ص 288) و تقلید این گونه است که به صورت تعبدی و بدون ذکر دلیل انجام می شود.

3: این آیه و رجوع دادن به اهل ذکر مطلق است، هم شامل اصول دین می شود و هم شامل فروع دین. پس هم در اصول دین باید به فقهاء رجوع کرد و هم در فروع دین؛ در صورتی که فقهاء تقلید از خودشان در اصول دین را حرام می دانند. دلیل تخصیص آیه به فروع دین چیست؟

4: بیشتر فقهاء و اصولیون قائل هستند که از این آیه برای تقلید نمی توان استفاده کرد:

سید خمینی: "... آیه در این ظاهر است که منظور از اهل ذکر، علمای یهود و نصاری هستند و مشرکین را به آنان رجوع دادند و روایات بسیاری آمده است که منظور از اهل ذکر، فقط امامان ع هستند..." اجتهاد و تقلید ص 89

سید خوئی: "... صحیح این است که از این آیه مبارکه نمی توان بر جواز تقلید استفاده نمود..." اجتهاد و تقلید ص 90

آخوند خراسانی: "... اما آیات، به این خاطر که آیه نفر و سوال (ذکر) بر جواز تقلید دلالت ندارد؛ چون احتمال این زیاد است که رجوع دادن برای تحصیل علم است و نه گرفتن به صورت تعبدی (و تقلیدی) با اینکه فردی که باید از او سوال شود، در ظاهر آیه اهل کتاب هستند یا بنا بر آنچه در اخبار آمده است، اهل بیت پاک هستند..." کفایة الاصول ص 473

قسمت ششم: آیه نَفَر

"وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ" توبه 122 "و شایسته نیست مؤمنان همگی (برای جهاد) کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا (دسته‌ای بمانند و) در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را -وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند- باشد که آنان (از کیفر الهی) بترسند؟" فقهاء می‌گویند: ماعده ای هستیم که در دین تفقه می‌کنیم و مجتهد می‌شویم و مردم را انداز می‌دهیم و آنان باید حذر کنند و از ما تقلید کنند.

پاسخ: 1: این آیه بیان می‌کند که از هر فرقه ای دسته ای کوچ کنند و نه یکی.

2: کار مهم این افراد، نقل احادیث معصوم است، برای فردی که نمی‌تواند سختی سفر را تحمل نماید.

3: آنان به واسطه سخن معصوم انداز دهنده هستند و نه با سخنان و نظرات خودشان. بنابراین آنان کاملاً مانند راویان حدیث هستند.

4: روایاتی از اهل بیت ع وجود دارد که منظور از این آیه را بیان می‌کند:

-عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ قَوْمًا يَزُورُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ : اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ . فَقَالَ : "صَدَقُوا . فَقُلْتُ : إِنْ كَانَ اِخْتِلَافُهُمْ رَحْمَةً ، فَاجْتِمَاعُهُمْ عَذَابٌ . قَالَ : لَيْسَ حَيْثُ تَذَهَبُ وَذَهَبُوا إِنَّمَا أَرَادَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : " فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ" . فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْفِرُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَيَتَعَلَّمُوا ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَيُعَلِّمُوهُمْ إِنَّمَا أَرَادَ اِخْتِلَافَهُمْ مِنَ الْبُلْدَانِ لَا اِخْتِلَافًا فِي دِينِ اللَّهِ إِنَّما الدِّينُ وَاحِدٌ إِنَّمَا الدِّينُ وَاحِدٌ " علل الشرائع ج : 1 ص 85. عبدالمؤمن انصاری می‌گوید: به امام صادق ع عرض کردم: گروهی فکر می‌کنند رسول الله ص فرمود: "اختلاف امت من رحمت است" ایشان فرمود: "راست گفتند، عرض کردم: اگر اختلاف آنان رحمت است، پس اجتماع آنان عذاب است. فرمود: این طور که می‌گویی و می‌گویند، نمی‌باشد. منظور او سخن خداوند عزوجل است: "و شایسته نیست مؤمنان همگی (برای جهاد) کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا (دسته‌ای بمانند و) در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را -وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند- باشد که آنان (از کیفر الهی) بترسند؟" به آنان دستور داد تا به سوی رسول الله ص کوچ کنند و از ایشان آموزش ببینند و بعد به سوی قومشان باز گردند و به آنان آموزش دهند، منظورشان اختلاف و رفت و آمد آنان از شهرهاست و نه اختلاف در دین. دین یکی است. دین یکی است"

معنایی که از اهل بیت ع آمده است، کوچ کردن به سوی معصوم ع است؛ برای نقل اخبار و وجوب جست و جو از امام بعدی ع، زمانی که امام قبلی درگذرد. یا برای تفقه و آموزش نزد ایشان، بعد منتقل کردن چیزی که اجازه دارد و آموزش آن به

مردم. این همان کوچ نمودن واجب است -تفقه واجب- ونبی توان آن را به وجوب کوچ به غیرمعصوم سرایت داد؛ به این خاطر که آموزش نزد غیرمعصوم مگر به واسطه نص واجب نبی شود وآن در اینجا مفقود است. سخن در مورد غیبت کبری است و فردی از فقهاء نبی گوید که به سوی امام مهدی ع کوچ می کند. اما این سخن که تفقه حتی در غیبت کبری واجب است و در نتیجه انذار نیز واجب است، مردود است؛ چون انذار در آیه، مشروط به بازگشت از کوچ واجب است "وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ" "وزمانی که باز گشتند، قومشان را انذار دهند" و بعد از ادعای تفقه، اطلاق در آیه برای انذار نیست و در نتیجه نبی توان از آن در جواز انذار استدلال کرد، چه برسد به فتوادادن.

5: بیشتر اصولیون استدلال به واسطه این آیه برای تقلید را رد نمودند:

سیدخمینی: "...اینکه انذار از سنخ مطلبی است که در آن تفقه می شود؛ یعنی: بیان احکام به صورت انذار، آیه در این مطلب ظهور ندارد... اما واجب بودن عمل به سخن انذاردهنده -به مجرد انذار- آیه برآن دلالت ندارد... تفقه در دین، اعم از اصول و فروع است؛ پس دلیلی ندارد آن را به دومی اختصاص دهیم و روایات وارد شده در تفسیر آن، دلالت برعمومی بودن آن می کند. پس نبی توان گفت: قبول سخن او به صورت تبعیدی واجب است، چون در اصول جریان ندارد... اینکه تحذر به معنای تحذر عملی است، یعنی: قبول سخن غیر و عمل به آن، خلاف ظاهر آیه است... اینکه قبول شنونده به مجرد شنیدن واجب است، آیه اطلاق ندارد که برآن دلالت کند؛ چه برسد به اطلاق آن در حالت تعارض. انصاف این است که آیه از حجیت سخن فتوادهنده به دور است... این حالت آیه شریفه است و آیات دیگری که به آن استدلال شده است، از آن دو از جهت دلالت ضعیف تراست" اجتهاد والتقلید ص 92. 95.

محقق جعفر سبحانی: "...ادعای اینکه مطلبی که به آن انذار داده می شود، از جنس مطالب تفقه شده است، ممنوع است... همان طور که حمل حذر بر قبول سخن غیر و عمل به مقتضای آن برخلاف ظاهر است؛ آیه در حذر به معنای ترس قلبی ظاهر است، ترسی که از انذار انذاردهنده ها حاصل می شود... اطلاق برای آن نیست که بر وجوب قبول به مجرد شنیدن دلالت کند، چه برسد که اطلاق داشته باشد؛ به خاطر حالت تعارض و انصاف این است که آیه از حجیت سخن فتوادهنده به دور است..." تهذیب الاصول. تحقیق بحث سیدخمینی ج 3. ص 178. 179

6: این آیه و رجوع دادن به اهل ذکر مطلق است، هم شامل اصول دین می شود وهم شامل فروع دین. پس هم در اصول دین باید به فقهاء رجوع کرد وهم در فروع دین؛ در صورتی که فقهاء تقلید از خودشان در اصول دین را حرام می دانند. دلیل تخصیص آیه به فروع دین چیست؟

قسمت هفتم: آیات دیگر مانند آیه کتمان و...

"إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ" بقره 159 "کسانی که نشانه‌های روشن، و رهنمودی را که فرو فرستاده‌ایم، بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب توضیح داده‌ایم، نهفته می‌دارند، آنان را خدا لعنت می‌کند، و لعنت‌کنندگان لعنتشان می‌کنند" و...

به اعتراف خود فقهاء این آیات اصلاً ربطی به تقلید ندارد:

سید خمینی: "انصاف این است که این آیه از حجیت داشتن سخن فتوادهنده به دور است... این حال این آیه شریف است و آیات دیگری که به واسطه آن استدلال شده است، از آن‌ها ضعیف تر است" اجتهاد و تقلید ص 95

محمد سعید حکیم: "... به آیات دیگر استدلال شده است، مانند آیه کتمان و غیر آن. این استدلال ضعیف است. همان طور که در بحث حجیت خبر واحد آمد..." اجتهاد و تقلید ص 13

در نتیجه با توجه به روایات و سخنان و اعتراف خود فقهاء و اصولیون آیه قرآنی وجود ندارد که بر تقلید دلالت کند و قطعی الدلاله باشد. به صورتی که معنای آن در تقلید روشن و واضح باشد.

در قسمت‌های بعد روایاتی را که در مورد بحث تقلید است، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

قسمت هشتم: روایت: "فللعوام ان یقلدوه"

امام حسن عسکری ع: "فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ. وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا [فِي] بَعْضِ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعِهِمْ" تفسیر منسوب به امام عسکری ص 300 "هرکدام از فقهاء که از نفسش صیانت و نگهداری کرد و از دینش محافظت نمود و با هوای نفسش مخالفت نمود و از دستور مولایش اطاعت نمود، عوام می توانند از او تقلید کنند و این مسئله فقط در برخی از فقهای شیعه است و نه همه آن ها"

پاسخ: 1: سند این روایت ضعیف و مرسل است و منبع این روایت تفسیری است که منسوب به امام عسکری ع است و برای خود ایشان نیست (باب الزام، سید خمینی: اجتهاد و تقلید ص 98. سید خوئی: اجتهاد و تقلید ص 81)

2: در روایت بیان شده است: "للعوام" "برای عوام جایز است" و فرمود: "على العوام" "بر عوام واجب است"

3: اگر این روایت برجواز تقلید دلالت کند، هم شامل اصول دین می شود و هم شامل فروع دین. پس هم در اصول دین باید به فقهاء رجوع کرد و هم در فروع دین؛ در صورتی که فقهاء تقلید از خودشان در اصول دین را حرام می دانند. دلیل تخصیص روایت به فروع دین چیست؟

4: منظور از تقلید در اینجا، قبول روایت معصوم است و نه قبول نظر و رای شخصی فقیه. و روایات زیادی وجود دارد که براین مطلب دلالت دارد.

5: در صورتی تقلید از این فقیه جایز است که این 4 ویژگی را داشته باشد.

6: بنابراین روایت این ویژگی در برخی از فقهای شیعه است و نه در همه آن ها.

در نتیجه این روایت از جهت سندی ضعیف است و عقیده و جوب تقلید از غیر معصوم را ثابت نمی کند. ولی با مطالعه روایت متوجه می شویم که این روایت در مذمت تقلید است و نه در مدح تقلید.

قسمت نهم: روایت و توقیع سفیردوم عمری "فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا"

امام مهدی ع: "...و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم و اما محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه و عن ابیه من قبل فانه ثقتی و کتابه کتابی... و اما الخمس فقد ابیح لشیعتنا و جعلوا منه فی حل الی وقت ظهور امرنا..." بحارالانوار ج53 ص 180 "... در حوادثی که اتفاق می افتد، به روایان حدیث ما رجوع کنید. آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند بر شما هستم. اما محمد بن عثمان عمری، خداوند از او و از پدرش خشنود است و او مورد اعتماد من است و نوشتارش نوشتار من است... اما خمس برای شیعیان ما مباح است و تازمان ظهور امر ما، حلال است..."

پاسخ: 1: سند این روایت ضعیف و مرسل است. (سید خمینی: اجتهاد و تقلید ص 100 . سعید حکیم: مصابیح المنهاج ص 13. سید خوئی: اجتهاد و تقلید ص 358)

2: اگر این روایت بر جواز تقلید دلالت کند، هم شامل اصول دین می شود و هم شامل فروع دین. پس هم در اصول دین باید به فقهاء رجوع کرد و هم در فروع دین؛ در صورتی که فقهاء تقلید از خودشان در اصول دین را حرام می دانند. دلیل تخصیص روایت به فروع دین چیست؟

3: منظور از "الحوادث الواقعة" مشخص نیست. آیا هر حادثه ای که اتفاق می افتد؟ یا حادثه هایی که در ذهن سوال کننده (در این توقیع) است، می باشد؟ آیا...

4: منظور از روایان حدیث، 4 نایب خاص امام مهدی ع هستند و نه همه فقهاء. اگر منظور همه فقهاء باشند، به این معناست که در زمانی که نایب خاص حضور دارد، رجوع به فردی غیر از نایب خاص هم جایز باشد و هیچ یک از فقهاء قائل به این مطلب نیستند. علاوه بر این اگر حضرت می خواست به همه فقهاء رجوع دهد، باید این توقیع را در آخر عمر نایب 4 بیان می کرد.

5: چرا اصولیون و فقهاء این روایت را به صورت کامل نقل نمی کنند؟ با مراجعه به ادامه روایت امام مهدی ع خمس را در زمان غیبت برای شیعیان مباح می کند، چرا فقهاء دادن خمس را در زمان غیبت واجب می دانند؟

نظرات برخی از فقهاء در مورد این روایت را می آوریم:

سید خوئی در مناقشه اهلیت داشتن برای قضاوت می گوید: "... در دلالت توقیع امکان مناقشه وجود دارد. ظاهر رجوع دادن به روایان حدیث این است که از جهت روایان حدیث بودن است و نه از این جهت که آنان مجتهد هستند. نسبت بین راوی و مجتهد، عموم و خصوص من وجه است. هر چند امکان دارد که راوی به مجتهدین اطلاق شود؛ از این جهت که آنان در حقیقت روایان امامان ع هستند و از آثار و علوم آنان استفاده می کنند... اطلاق به آنان از جهت مسامحه نمودن است و این

با ارجاع به افراد راویان مقایسه نمی شود؛ مانند ارجاع به محمد بن مسلم یا یونس بن عبدالرحمان یا زکریا بن آدم و غیر آنان؛ افرادی که به اشخاص آنان ارجاع داده شده است. بنابراین چه در اوائل کتاب بیان نمودیم. فرق روشن است و برانسان باهوش پنهان نیست... " اجتهاد و تقلید ص 358

محمدسعید حکیم می گوید: "...در اولی این اشکال وارد می شود که مراجعه به راویان برای گرفتن روایت از آنان است؛ نه برای گرفتن حکمی که از آن استنباط کردند؛ علاوه براینکه در همه آن ها این اشکال است که سند آنان ضعیف است..." کتاب اجتهاد و تقلید ص 13

سبحانی: "توقیع از جهت سندی ضعیف است و اولش برای ما نقل نشده است. شاید قرآنی داشت که فقط از آن حجیت حکم آنان در شبهات موضوعیه یا همه آن ها فهمیده می شود و مراجعه دادن در قضاوت است و نه در فتوا " سید خمینی. اجتهاد و تقلید - ص 100

عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقُضَاةِ أَيْحُلُّ ذَلِكَ قَالَ: "مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْتًا وَ إِنْ كَانَ حَقًّا فَابْتَأْ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ قُلْتُ فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ قَالَ يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرِضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرِكِ بِاللَّهِ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ كُلُّ رَجُلٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِيَا أَنْ يَكُونَا النَّاطِرَيْنِ فِي حَقِّهِمَا وَ اخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا وَ كِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ قَالَ الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْزَعُهُمَا وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ قَالَ قُلْتُ فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا لَا يَفْضَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى الْآخَرِ قَالَ فَقَالَ يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رَوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَا بِهِ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ بَيْنَ رِشْدِهِ فَيُنْبَعِ وَ أَمْرٌ بَيْنَ غَيْبِهِ فَيُجْتَنَبُ وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَلَالٌ بَيْنَ وَ حَرَامٌ بَيْنَ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحْرَمَاتِ وَ مَنْ أَحَدَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحْرَمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عِنْدَكُمَا مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثَّقَاتُ عِنْدَكُمْ قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَ يُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمَهُ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَافَقَ الْعَامَّةَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبْرَيْنِ مُوَافِقًا لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالِفًا لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبْرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فِيهِ الرِّشَادُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبْرَانِ جَمِيعًا قَالَ يُنْظَرُ إِلَى مَا هُمْ إِلَيْهِ أَمِيلُ حُكْمُهُمْ وَ قُضَائُهُمْ فَيُتْرَكُ وَ يُؤْخَذُ بِالْآخَرِ قُلْتُ فَإِنْ وَافَقَ حُكْمُهُمُ الْخَبْرَيْنِ جَمِيعًا قَالَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَارْجِهْ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ" الكافي ج 1 ص 68

عمر بن حنظله می گوید: از امام صادق ع در مورد دو مرد از یاران ما پرسیدم که بینشان دعوی در دین یا میراث بود؛ برای حکم به سلطان و به قاضیان رجوع کردند. آیا این کار حلال است؟ فرمود: "فردی که در حق یا باطل، به سوی آنان برای حکم کردن برود، برای حکم دادن نزد طاغوت رفته است. و آن مالی که به سود او حکم می کند، مال حرام گرفته است؛ هرچند حق ثابتی باشد. چون آن را به خاطر حکم طاغوت گرفته است و خداوند دستور داده است که نسبت به آن کافر شود. خداوند متعال فرمود: "می خواهند نزد طاغوت برای حکم بروند، در حالی که به کافر شدن به آن دستور داده شده اند" عرض کردم: پس این دو فرد چه کار کنند؟ فرمود: به افرادی از شما نگاه کنند که حدیث ما را روایت می کنند و در حلال ما و حرام ما نگاه می کنند احکام ما را می شناسند؛ باید نسبت به حاکم بودن او خشنود باشد. من او را به عنوان حاکم برای شما قرار دادم. زمانی که به حکم ما حکم کند و آن را از او قبول نکنند، حکم خداوند را کوچک شمرده است و ما را رد کرده است. و فردی که ما را رد کند، خداوند را رد کرده است و این در حدّ شرک به خداست. عرض کردم: اگر هر مردی،

فردی از یاران ما را انتخاب کند واز اینکه در حق آن دو نظارت کنند، خشنود باشد؛ ولی در آنچه حکم کردند، اختلاف کنند وهر دوی آنان در حدیث شما اختلاف کنند(چه کار کنند؟) فرمود: حکم آن چیزی است که عادل ترین و فقیه ترین و راست گو ترین آنان در حدیث و باورع ترین آنان می کند و به حکمی که دیگری نموده است، توجهی نمی شود. راوی می گوید: عرض کردم: هر دوی آنان عادل هستند و نزد یاران ما مورد خشنودی هستند و یکی بردیگری برتری ندارد(در این صورت چه کار کنیم؟) راوی می گوید: فرمود: به روایت آنان از ما در موردی که حکم نموده است نگاه شود و آنچه را یاران در آن اجماع دارند -در مورد حکم ما- گرفته می شود و نادری که نزد اصحاب تو مشهور نیست، ترک می شود؛ مطلبی که در آن اجماع است، شکی در آن نیست. مسائل 3 نوع هستند: مطلبی که رشدش آشکار است و باید از آن تبعیت کرد و مطلبی که اشتباه بودنش آشکار است و باید از آن دوری شود و مطلبی که مشکل است و باید علم آن به خداوند و رسولش بازگردانده شود. رسول الله ص فرمود: حلالی که روشن است و حرامی که روشن است و شبهاتی که بین این دو است؛ فردی که شبهات را ترک کند، از حرام هانجات پیدامی کند و فردی که شبهات را بگیرد، مرتکب حرام ها می شود و از جایی که نمی داند، هلاک می شود. عرض کردم: اگر دو خبر از شما را که مشهور است، فرد مورد وثوق از شما روایت کرده باشند(در این صورت چه کار کنند؟) فرمود: دقت می شود؛ آنچه حکمش با حکم کتاب و سنت موافق است و با نظر اهل سنت مخالف است، گرفته می شود و آنچه حکمش با حکم کتاب و سنت مخالف است و با نظر اهل سنت موافق است، ترک می شود. عرض کردم: فدایتان شوم؛ نظر شما چیست؟ اگر دو فقیه حکمشان از کتاب و سنت باشد و یکی از دو خبر، با اهل سنت موافق باشد و دیگری با آنان مخالف باشد، کدام یک از دو خبر گرفته می شود؟ فرمود: رشد در آن چیزی است که با اهل سنت مخالف است. عرض کردم: فدایتان شوم؛ اگر هر دو خبر موافق بودند(چه کار کنند؟) فرمود: دقت می شود که کدام یک از آن دو، حاکمان و قضایانشان به آن متمایل هستند؛ باید آن را ترک کرد و دیگری را گرفت. عرض کردم: اگر هر دو خبر با حاکمان آنان موافق بود(چه کار کنند؟) فرمود: اگر این گونه بود، صبرکن تا اینکه با امامت دیدار کنی؛ و قوف هنگام شبهات، بهتر از افتادن در هلاک شدن هاست"

1: ایشان ع فرمود: "يُنظَرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيُضَوِّ بِه حَكْمًا" "به افرادی از شما نگاه کنند که حدیث ما را روایت می کنند و در حلال ما و حرام ما نگاه می کنند و احکام ما را می شناسد؛ باید نسبت به حاکم بودن او خشنود باشد" این بخش از روایت صراحت دارد به وجوب حاکم قرار دادن راویان حدیث اهل بیت ع و نه اصحاب رای و اجتهاد.

اما سخن ایشان ع: "وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا" "و در حلال ما و حرام ما نگاه می کند" از آن جواز اجتهاد و رای برداشت نمی شود؛ بلکه معنای آن این است: فردی که در فهم حلال و حرام ما دقت کند و عمیق شود و دلیل آن، سخن ایشان ع است: "وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا" "و احکام ما را می شناسد" منظور این است که فردی که حدیث ما را روایت کند و در فهم حلال و حرامی که در آن آمده است، دقت کند، نتیجه اش شناخت احکام اهل بیت ع است. همچنین بقیه قرائن آینده، بر آن دلالت می کند و آن را تایید می کند و جواز اعتماد بر دلیل عقلی در استنباط احکام شرعی را نفی می کند.

1: سخن ایشان ع: "فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا زِدَّ وَ الرَّأْدُ عَلَيْنَا الرَّأْدُ عَلَى اللَّهِ" "زمانی که به حکم ما حکم کند و آن را از او قبول نکنند، حکم خداوند را کوچک شمرده است و ما را رد کرده است. و فردی که ما را رد کند، خداوند را رد کرده است" عبارت "فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا" "زمانی که به حکم ما حکم کند" دلیل روشن و آشکاری بر این است که چیزی که رد کردن آن حرام است، روایات اهل بیت ع است و همچنین این عبارت دلیل حرمت اجتهاد است و سخن به رای و قیاس نمی توان کرد و حکم اجتهادی شاید با حکم واقعی مطابقت داشته باشد و شاید با آن مطابقت نداشته باشد. در احتمال آخر (عدم مطابقت با حکم واقعی) چگونه امامان ع از آن تعبیر به "حکمنا" "حکم ما" نمودند، در حالی که با حکم واقعی مخالف است؟! نتیجه این است که منظور از عبارت "فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا" "زمانی که به حکم ما حکم کند" این است: زمانی که براساس حدیث ما حکم کند و نه براساس نتیجه ای که اجتهاد ظنی می دهد.

اما اگر فردی بگوید: برخی از روایات اهل بیت ع افاده یقین نمی کند و فقط افاده ظن می کند مانند اخبار آحاد.

در پاسخ می گویم: ظنی که از روایات اهل بیت ع به دست آمده است، حداقل ظنی است که مستند به روایتی است و اجازه داده شده است؛ ولی ظن اجتهادی از رای به دست آمده است و از آن بازداشته شده است؛ کدام یک از آن دو سزاوار به تبعیت است؟!

3: سخن سوال کننده به امام ع: "و كلاهما اختلفا في حديثكم" "و هر دو ی آنان در حدیث شما اختلاف دارند" این عبارت بر این دلالت می کند که اگر اختلافی به وجود بیاید، در روایت یا در تطبیق آن است و نه در اجتهاد و نظر شخصی در هنگام فقدان دلیل شرعی.

4: سخن ایشان ع: "الحکم ما حکم به أعدلهما و اصدقهما في الحديث و اورعهما" "حکم آن چیزی است که عادل ترین و فقیه ترین و راست گوترین آنان در حدیث و باور ع ترین آنان می کند" همچنین این سخن دلالت بر این دارد که محور، نص شرعی و روایت است و نه نظر شخصی و اجتهاد؛ به خاطر سخن ایشان ع: "اصدقهما في الحديث" "راست گوترین آن دو در حدیث" و نفرمود: عالم ترین آن دو در نظر شخصی و اشتنباط ظنی که مستند به عقل است.

5: سخن ایشان ع: "يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رَوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَ بِهِ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِكَ فَيُؤَخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّادُّ" "به روایت آنان از ما در موردی که حکم نموده است نگاه شود و آنچه را یارانت در آن اجماع دارند - در مورد حکم ما - گرفته می شود و نادری که نزد اصحاب تو مشهور نیست، ترک می شود" امام ع در اینجا روشن می کند که راه خروج در اختلاف حاکمان عادل در نقل حدیث، این است که حکم فردی گرفته شود که در روایات آنان ع اجماعی است و نفرمود که آنچه مجتهدین به آن اجماع نمودند؛ بر اساس اجتهاد ظنی که به دلایل عقلی استناد داده شده است. این از سخن ایشان ع آشکار است: "يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رَوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ" "به روایت آنان از ما در موردی که حکم نموده است

نگاه شود" وسخن ایشان "فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّأْدُ " "ونادری که نزد اصحاب تو مشهور نیست، ترک می شود" یعنی از احادیث ما.

6: سخن ایشان ع: "وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبَعُ وَ أَمْرٌ بَيْنَ غَيْبِهِ فَيُجْتَنَّبُ وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَلَالٌ بَيْنَ وَ حَرَامٌ بَيْنَ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ" "مسائل 3 نوع هستند: مطلبی که رشدش آشکار است و باید از آن تبعیت کرد و مطلبی که اشتباه بودنش آشکار است و باید از آن دوری شود و مطلبی که مشکل است و باید علم آن به خداوند ورسولش بازگردانده شود. رسول الله ص فرمود: حلالی که روشن است و حرامی که روشن است و شبهاتی که بین این دو است؛ فردی که شبهات را ترک کند، از حرام هانجات پیدامی کند و فردی که شبهات را بگیرد، مرتکب حرام ها می شود و از جایی که نهی داند، هلاک می شود" معنای آن این است که در مورد وجوب یا مباح بودن یا استحباب مسئله ای نص شرعی است که باید از آن تبعیت شود و یا در حرمت آن نصی است که باید از آن دوری شود و یا مسائل مشتبه هستند؛ یعنی نص شرعی در مورد آن وجود ندارد؛ احتیاط در ترک آن یا توقف نزد آن است. به خاطر نجات از هلاکت و نظر شخصی و اجتهاد عقلی در آن جایز نیست.

7:سخن سوال کننده به امام ع: "فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عَنكُمَا مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثَّقَاتُ عَنْكُمُ" "اگر دوخبر از شما را که مشهور است، فرد مورد وثوق از شما روایت کرده باشند" همچنین این عبارت بر این دلالت می کند که محور حدیث است و نه نظر شخصی یا اجتهاد.

8: پاسخ امام ع به سوال قبلی: "قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَ يُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَافَقَ الْعَامَّةَ" "دقت می شود؛ آنچه حکمش با حکم کتاب و سنت موافق است و با نظر اهل سنت مخالف است، گرفته می شود و آنچه حکمش با حکم کتاب و سنت مخالف است و با نظر اهل سنت موافق است، ترک می شود" منظور این است که اگر هر دو حدیث مشهور باشند و دو فرد عادل آن را روایت کرده باشند، به قرآن عرضه می شود؛ هر کدام که با قرآن و سنت نبوی موافق بود و با حکم اهل سنت مخالف بود، گرفته می شود و دلیل این است که رشد در مخالفت با اهل سنت است؛ چون آنان با دلایل عقلی فتوای دهند و اهل بیت ع را ترک کردند و در نتیجه گمراه شدند و گمراه کردند. هر کدام که با قرآن و سنت نبوی مخالف بود و با حکم اهل سنت موافق بود، گرفته نمی شود. هیچ اشاره ای در جواز استفاده از اجتهاد ظنی در استنباط مسائل شریعت وجود ندارد. خداوند متعال فرمود: "وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ" "انعام 116" و اگر از بیشتر کسانی که در(این سر)زمین می باشند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند. آنان جز از گمان(خود) پیروی نمی کنند و جز به حدس و تخمین نمی پردازند" "وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً" "نجم 28" و ایشان را به این(کار) معرفتی نیست. جز گمان(خود) را پیروی نمی کنند، و در واقع، گمان در(وصول به)حقیقت هیچ سودی نمی رساند"

"هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ" انعام 148 "آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید، و جز دروغ نمی‌گویید"

9: اما اجتهاد و حکم با دلایل عقلی از روایت اجنبی و دور است و نمی‌توان به واسطه آن به آن استدلال نمود.

10: بنا بر مبنای اصولیون سند این روایت ها ضعیف است (باب الزام. مکارم شیرازی: بحوث مهمه فی الفقه ص 458. سید خوئی: اجتهاد و تقلید ص 143. بهسودی: مصباح الاصول ج 2 ص 142)

قسمت یازدهم: روایاتی که امامان در آن به اصحابشان دستور به تفریع دادند.

امام رضا ع: "انما علينا القاء الاصول وعليكم التفریع" تهذیب الاحکام ج 1 ص 8 ح 11 "برماست که اصول را بیان کنیم و بر شماست که تفریع کنید"

عن الصادق ع انه قال لابان بن تغلب: "اجلس في مجلس المدينة و افت للناس فاني احب ان يري في شيعتي مثلك" کافی ج 3 ص 33 امام صادق ع به ابان بن تغلب فرمود: "در مجلس مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده؛ من دوست دارم در میان شیعیانم مانند تو را ببینم"

پاسخ: 1: اگر منظور از استدلال به این روایات، جواز فتوادادن به معنایی است که امامان ع دستور دادند، اشکالی ندارد. همان بررسی احادیث وارده از آنان و برداشت حکم از آن. ولی فتوادادن با نظر شخصی و دلیل عقلی و... را اهل بیت ع رد نمودند.

2: روایاتی که برای اصحاب خاص ایشان آمده است، نص خاص معصوم برای آن هاست و نمی توان این خصوصیت را به همه فقهاء اختصاص داد.

3: رجوع دادن به این اصحاب به این خاطر است که آنان راوی حدیث هستند و نظر معصوم ع را نقل می کنند.

در نتیجه این روایات دلالتی به وجوب تقلید از غیر معصوم ندارد و نمی تواند آن را ثابت کند.

قسمت دوازدهم: روایات فضیلت علم و علماء

امام صادق ع فرمود: "ان العلماء ورثة الانبياء" کافی ج 1 ص 32 "علماء وارثان پیامبران هستند"

پاسخ: 1: این روایت از جهت سندی ضعیف است. (باب الزام)

2: این روایت مخصوص اهل بیت ع است و نمی توان آن را به فقهاء سرایت داد. حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ عَنْ يُونُسَ عَنْ جَمِيلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ يَغْدُو النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةِ صُنُوفٍ عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غُثَاءٍ فَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ. "بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ؛ ج 1 ؛ ص 8

امام صادق ع فرمود: "مردم سه دسته هستند: عالم و دانشجو و خاروخاشاک. ما علماء هستیم و شیعیان ما دانشجویان هستند و بقیه مردم، خاروخاشاک هستند.

3: آیا فقهای اوائل و فقهای اخباری که تقلید از غیرمعصوم را حرام می دانستند، عالم هستند و وارثان پیامبران؟

4: اگر قائل شویم که منظور از علماء، همه فقهای شیعه هستند؛ علی را که به ارث گذاشتند باید بدون کم و زیادی به دیگران برسانند و نظر شخصی خودشان را به آن اضافه نکنند.

در نتیجه این روایات دلیلی برای وجوب تقلید نمی تواند باشد.

قسمت سیزدهم: روایات منزلت و جایگاه پیامبران

پیامبر ص فرمود: "علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل" بحارالانوار ج2 ص22 "علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند"

پاسخ: 1: این روایت از جهت سندی ضعیف است. (باب الزام)

2: این روایت مخصوص اهل بیت ع است و نمی توان آن را به فقهاء سرایت داد. حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ عَنْ يُونُسَ عَنْ جَمِيلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ يَغْدُو النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةِ صُنُوفٍ عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غُثَاءٍ فَتَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ. "بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ؛ ج 1 ؛ ص 8

امام صادق ع فرمود: "مردم سه دسته هستند: عالم و دانشجو و خاروخاشاک. ما علماء هستیم و شیعیان ما دانشجویان هستند و بقیه مردم، خاروخاشاک هستند.

3: آیا فقهای اوائل و فقهای اخباری که تقلید از غیرمعصوم را حرام می دانستند، عالم هستند و وارثان پیامبران؟

4: اینکه علماء از پیامبران بالاتر هستند، به این معناست که تمام ویژگی های پیامبران را دارند و از جمله آن عصمت. در صورتی که فقهای شیعه معصوم نیستند.

در نتیجه این روایات بروجوب تقلید از غیرمعصوم دلالتی ندارد.

قسمت چهاردهم: "اللهم ارحم خلفائي"

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: "اللَّهُمَّ اَرْحَمْ خُلَفَائِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي يَزُوونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي."
وسائل الشيعة؛ ج 27؛ ص 91

رسول الله ص فرمود: "خدایا خلفای مرا رحمت کن. عرض شد: ای رسول الله، خلفای شما چه افرادی هستند؟ فرمود:
افرادی که بعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا نقل می کنند"

پاسخ: 1: این روایت مرسل است. (باب الزام)

2: سند این روایت ضعیف است. (باب الزام)

3: این روایت در اوصیای رسول الله ص ظهور دارد نه فردی غیر از آنان و منظور ایشان هستند .

4: حدیث واضح و روشن است که خلفای رسول الله ص حدیث و سنت رسول الله ص را نقل می کنند و از خودشان رای و نظر
شخصی نمی دهند. ولی فقهاء اجتهاد می کنند و در بسیاری از موارد از روی ظن و گمان نظر می دهند.

در نتیجه این روایت بروجوب تقلید از غیر معصوم دلالت نمی کند.

قسمت پانزدهم: "مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء"

امام حسین ع فرمود: "...ذلک بان مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله وحرامه..." تحف العقول
"...به این خاطر که مجاری کارها به دست علمای به خداست. آنان که امینان برحلال و حرامش هستند..."

پاسخ: 1: این حدیث ضعیف ومرسل است (باب الزام. مصباح المنهاج: سعید حکیم ص 202)

2: بابررسی کل حدیث متوجه می شویم که منظور از علماء، امامان ع هستند. (مصباح المنهاج: سعید حکیم ص 202)

3: اگر بگوییم که منظور از علماء، فقهاء نیز هستند، به این معناست که آنان نظر معصومین ع را نقل کنند و مانند راوی حدیث باشند. نه اینکه نظر شخصی خودشان را بیان کنند.

در نتیجه این روایت بروجوب تقلید از غیر معصوم دلالت نمی کند.

قسمت شانزدهم: اعتراف فقهاء و اصوليون به نبودن دليل نقلي (قرآنی و روايي) و تمسک به دليل عقلي

آخوند خراسانی: "...فراموش نکن که جواز تقلید و مراجعه نادان به عالم، بدیهی و فطری است و به دلیلی نیاز ندارد... بلکه این دلایل عمده آن است و بیشتر آن ها قابل مناقشه است..." کفایة الاصول ص 472

شیخ ضیاء الدین عراقی: "...دلیل ارتکازی (وعقلی) که ذکر نمودیم، دلیل عمده در وجوب اصل تقلید است و بقیه دلایل شرعی، قابل مناقشه است" نهایة الافکار بحث استصحاب

سید خمینی: "...معروف این است که دلیل عمده وجوب تقلید، ارتکاز عقلاست..." اجتهاد و تقلید ص 63

شیخ سبحانی: "...می توانیم بگوییم که این دلیل تنهای برای تقلید است، همان بنای عقلاء بر رجوع جاهل به عالم..." تهذیب الاصول ج 3 ص 164

و...

در نتیجه فقهاء و اصوليون به نبودن دليل نقلي برای وجوب تقلید قائل هستند و تنها دليل آن را دليل عقلي می دانند.

قسمت هفدهم: دلیل عقلی رجوع جاهل به عالم

فقهاء می گویند: چگونه انسان ها در مسائل زندگی خود به اهل هر فنی رجوع می کنند، لذا در مسائل دینی واحکام نیز باید به فقهاء که عالم هستند، مراجعه کنند. مانند رجوع بیمار به پزشک.

پاسخ: درقاعده عقلیه: "رجوع جاهل به عالم" اشکالی وجود ندارد، ولی تطبیق صحیح آن در دین با علوم دنیوی وحرفه ها مقارن نمی شود، مراجعه به پزشکی که متخصص پزشکی است و بیماری را درمان می کند، آیا باعث نجات می شود یا احتمال هلاک شدن است؟

قطعاً احتمال از بین رفتن است!

مرجع ومجتهد مانند پزشک هستند ودرمورد آنان گفته نمی شود که عالم مطلق هستند ودر مراجعه به او، اشکالی که در مراجعه به پزشک است وجود دارد، یعنی: فردی که به مرجع مجتهد مراجعه می کند، به اندازه ای آخرتش را به دست عالم می گذارد و او عالم مطلق نیست وبه عالم مطلق متصل نیست؛ درنتیجه احتمال هلاک شدن او وجود دارد!

بااینکه نهایت هلاکت بیمار، جسدی است وبما مراجعه او به مجتهد غیرمعصوم، انسان هلاک می شود ونتیجه آن آتش ابدی است.

"هر فرد عامی یا غیروا می داند که درمسائل شرعی بین علماء اختلاف است...زمانی که به کتاب های فقهی مراجعه کند، می بیند که برای شهید سختی است وبرای شیخ سخن دیگری وهمچنین... " همان طور که سیدخوئی در کتاب اجتهاد وتقلید ص 98 می گوید.

اختلاف بین دونفر -همان طور که مشخص است- به معنای بطلان واشتباه حداقل یکی از آنان است ونمی توان احتمال اختلاف را از بین برد: "بااینکه اختلافات بسیاری از سوی فقهاء مشاهده می کنیم؛ حتی از یک فقیه در کتاب های فراوانش، حتی در یک کتاب؟! وادعای اندک بودن اشتباه فقهاء باتوجه به مطالب صحیح آنان زیبا نیست؛ تا احتمال آن الغاء شود - هرچند اختلافات بسیاراست- بعداز اینکه برخی از موارد را به برخی دیگر ضمیمه کردیم. والی ماشاء الله در هر بابی اختلاف بسیاری مشاهده می کنی " سیدخمینی اجتهاد وتقلید ص 84

به علاوه اینکه مطلبی که مجتهد "عالم یا صاحب اختصاص" در آن است، بر"به کارگیری نهایت تلاش، برای به دست آوردن ظن وگمان نسبت به حکم شرعی" علامه حلی . کفایة الاصول عنه: ص 463 بنا نهاده شده است. تقلید از مجتهد افاده ظن وگمان می کند، همان طور که از وحید بهبهانی نقل شده است: "اگر بگوی: همچنین تقلید از مجتهد افاده ظن می کند، می گویم: بله، ولی مانند غیر او نمی باشد" رسائل فقهیه. ص 37

وفردی از فقهاء نمی گوید: عالم به احکام واقعی است.

این برای نقض تطبیق قاعده مراجعه جاهل به عالم برمصداقی که به آن اشاره می کنند، کافی است. یعنی: مراجع ومجتهدین. خداوند می گوید: "وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الضَّلَّةَ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ"

انعام 116

"و اگر از بیشتر کسانی که در(این سر)زمین می باشند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند. آنان جز از گمان(خود)پیروی نمی کنند و جز به حدس و تخمین نمی پردازند"

درنتیجه قاعده رجوع جاهل به عالم بروجوب تقلید از غیرمعصوم دلالت نمی کند.

قسمت هجدهم: دلیل سیره عقلاء

فقهاء می گویند: سیره عقلاء براین است که در مسائلی که نعی دانند به اهلش رجوع می کردند و در بحث احکام دین نیز به فقهای دینی رجوع می کردند.

پاسخ: 1: اگر این استدلال درست باشد، از آن وجوب تقلید فهمیده نمی شود.

2: بنا بر نظر اصولیون سیره شرطی دارد که در اینجا وجود ندارد:

اثبات اتصال آن به زمان معصوم ع و این مسئله در تقلید ثابت نشده است.

یقین به رضایت شارع ورد نکردن آن. در صورتی که در روایات بسیاری اهل بیت ع تقلید را مذمت کردند و آن را رد کردند و همچنین عمل به ظن و گمان را.

3: مرحوم حرعاملی در وسائل الشیعه باب مفصلی در مورد عدم جواز تقلید از غیر معصوم آورده است. وسائل الشیعه باب 14

در نتیجه سیره عقلاء دلالتی بر وجوب تقلید از غیر معصوم ندارد.

قسمت نوزدهم: دلیل اجماع

برخی از فقهاء واصوليون قائل هستند که در مورد وجوب تقلید از غیر معصوم اجماع وجود دارد و این مطلب بین فقهاء اجماعی است.

پاسخ: علاوه بر اینکه اجماع از نظر آیات قرآن و روایات مردود است و نمی تواند به عنوان دلیل به کار رود؛ بسیاری از فقهاء قائل به اجماع بروجوب تقلید نیستند؛ در نتیجه اجماع در این مسئله منعقد نمی شود:

آخوند خراسانی: "...چون دور است که در این مسئله اجماع وجود داشته باشد..." کفایة الاصول ص 472

ابن زهره: "برخی از آنان نسبت به عدم اجماع در این مطلب تصریح کردند و او ابن زهره است که در غنیه می گوید: برای شخص، تقلید از فتوادهنده جایز نیست، چون تقلید قبیح است..." مفاتیح الاصول ص 589

فاضل تونی: "چگونه می توان ادعای اجماع کرد با اینکه بسیاری از اصحاب با آن مخالفت کردند..." الوافیة فی اصول الفقه ص 304

در نتیجه اجماع نیز بروجوب تقلید از غیر معصوم دلالت ندارد و بنابراین هیچ دلیلی بروجوب تقلید از غیر معصوم نیست. نه دلیل قرآنی و نه روایی و نه عقلی و نه سیره ای و نه اجماع.

قسمت بیستم: اشکالات

1: در زمان غیبت به جای تقلید چه کاری کردیم؟ آیا همه حکم شرعی را استنباط می کرد؟

پاسخ: آیا قبل از 120 سال قبل که کاظم یزدی حائری در عروة الوثقی تقلید را واجب کرد، شیعیان تقلید می کردند؟

آیا شیخ مفید و شیخ صدوق و بسیاری از اخباریون مجتهد بودند تا مردم از آنان تقلید کنند؟

آیا در کتاب های فقهای متقدم، بابی به نام تقلید وجود داشت؟

باید مردم با مراجعه به کتاب های حدیثی وظیفه خودشان را در هر بحثی پیدا می کردند و اگر در مسئله ای حدیثی نبود، در مورد آن مسئله احتیاط می کردند. شاید احتیاط ها آن قدر زیادی شد که مردم به سختی می افتادند، بله. همین احتیاط و سختی باعث می شد مردم نسبت به معصوم ع و امام مهدی ع مضطر و تشنه می شدند و امام ع زودتر ظهور می کردند؟

دلیل غیبت امام مهدی ع کیست؟ خدا؟ امام مهدی ع؟ مردم؟ مسلماً ما هستیم. باید کاری می کردیم تا ایشان از غیبت بیرون می آمد و...

لذا این اشکال است و با آمدن یمانی به ایشان مراجعه می کنیم، چون ایشان وصی و فرستاده امام مهدی ع و معصوم هستند.

2: حکم افرادی که قبل از آمدن یمانی ع تقلید می کردند چیست؟

پاسخ: موسی ع نزد فرعون آمد و دعوتش را مطرح کرد و به او فرمود که به خداوند ایمان بیاورد، ولی فرعون اشکال گرفت که حال گذشتگان چه می شود. "ما بال القرون الاولى" "حال گذشتگان چه می شود؟" حضرت موسی ع پاسخ داد: "علمها عند ربی" "علمش نزد پروردگار من است" طه 51، 52

پاسخ ما نسبت به سوال آن ها نیز همین است. علاوه بر اینکه ما مکلف نیستیم که حکم دوره ها و مردم را بدانیم و...

ان شاء الله خداوند با رحمتش با آنان برخورد می کند.